

تحلیل روایت زوج‌های دارای ازدواج مجدد از بازتعریف اعتماد و امنیت عاطفی

مشخصات نویسندگان:



© ۱۴۰۴

تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است.

انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی CC BY-NC 4.0 صورت گرفته است.

۱. مریم نادری: گروه مشاوره خانواده، دانشگاه یزد، یزد، ایران
 ۲. رضا فلاحی‌فر*: گروه روان‌شناسی خانواده، دانشگاه یزد، یزد، ایران

*پست الکترونیکی نویسنده مسئول: r.fallahifar@yahoo.com

شبهه استناددهی: نادری، مریم، و فلاحی‌فر، رضا. (۱۴۰۴). تحلیل روایت زوج‌های دارای ازدواج مجدد از بازتعریف اعتماد و امنیت عاطفی. *سنجش، ارزیابی و مداخلات زوج‌درمانی*، ۳(۶)، ۱۲-۱.

چکیده

هدف پژوهش حاضر تحلیل روایت زوج‌های دارای ازدواج مجدد از چگونگی بازتعریف اعتماد و امنیت عاطفی در بستر تجربه‌های پیشین زناشویی، مرزبندی با گذشته و شکل‌دهی به هویت زوجی جدید بود. این پژوهش با رویکرد کیفی و طرح تحلیل روایت انجام شد. جامعه پژوهش شامل زوج‌های دارای ازدواج مجدد ساکن شهر تهران بود که دست‌کم یک سال از ازدواج مجدد آنان گذشته بود. مشارکت‌کنندگان به روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند و فرایند جذب تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت. در مجموع، ۱۵ زوج، شامل ۳۰ مشارکت‌کننده، در پژوهش شرکت کردند. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شد و هر مصاحبه بین ۶۰ تا ۹۰ دقیقه به طول انجامید. متن مصاحبه‌ها پس از پیاده‌سازی کامل، در نرم‌افزار NVivo سازمان‌دهی و با رویکرد تحلیل روایت مضمونی و توجه به توالی زمانی، نقاط عطف، کنش‌های روایی و معناهای بازسازی‌شده تحلیل شد. برای افزایش اعتبارپذیری، از بازبینی مشارکت‌کنندگان، بررسی همکار، یادداشت‌برداری تأملی و مسیر حسابرسی استفاده شد. تحلیل روایت‌ها نشان داد که بازتعریف اعتماد و امنیت عاطفی در ازدواج مجدد فرایندی تدریجی، مشروط و رابطه‌محور است. پنج مقوله اصلی استخراج شد: مرزبندی با گذشته و تنظیم حضور همسر سابق، گذار از بی‌اعتمادی دفاعی به اعتماد آزمون‌شده، امنیت عاطفی به‌مثابه پاسخ‌گویی پایدار در موقعیت‌های آسیب‌پذیر، مذاکره بر سر نقش فرزندان و خانواده‌های گسترده، و ساخت روایت مشترک از «فرصت دوم». روایت‌ها نشان دادند که زوج‌ها اعتماد را نه به‌عنوان بازگشت ساده به خوش‌بینی اولیه، بلکه به‌صورت مجموعه‌ای از رفتارهای تکرارشونده، شفافیت عملی، ثبات هیجانی و توانایی تحمل گفت‌وگو درباره ترس‌های گذشته تجربه می‌کنند. ازدواج مجدد صرفاً تکرار رابطه زناشویی پیشین نیست، بلکه میدان بازسازی معنا، مرز، هویت و امنیت عاطفی است. یافته‌ها نشان می‌دهد مداخلات زوج‌درمانی برای زوج‌های دارای ازدواج مجدد باید بر روایت‌های شکست پیشین، ترمیم اعتماد، تنظیم مرزهای ارتباطی با گذشته، و تقویت پاسخ‌گویی هیجانی متقابل متمرکز شوند.

واژگان کلیدی: ازدواج مجدد؛ تحلیل روایت؛ اعتماد زناشویی؛ امنیت عاطفی؛ زوج‌ها؛ تهران

Narrative Analysis of Remarried Couples' Experiences of Redefining Trust and Emotional Security



© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the [CC BY-NC 4.0](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/) License.

Authors' Information:

1. Maryam Naderi: Department of Family Counseling, University of Yazd, Yazd, Iran
2. Reza Fallahi-Far*: Department of Family Psychology, University of Yazd, Yazd, Iran

Corresponding author's email: r.fallahifar@yahoo.com

How to cite: Naderi, M., & Fallahi-Far, R. (2025). Narrative Analysis of Remarried Couples' Experiences of Redefining Trust and Emotional Security. *Couple Therapy Assessment, Evaluation, and Intervention*, 2(6), 1-12.

Abstract

This study aimed to analyze the narratives of remarried couples regarding how they redefine trust and emotional security in the context of previous marital experiences, boundary reconstruction, and the formation of a new couple identity. This qualitative study employed a narrative inquiry design. The study population consisted of remarried couples living in Tehran, Iran, whose remarriage had lasted at least one year. Participants were recruited through purposive sampling, and recruitment continued until theoretical saturation was achieved. A total of 15 couples, including 30 participants, took part in the study. Data were collected through in-depth semi-structured interviews lasting approximately 60 to 90 minutes. The interviews were audio-recorded, transcribed verbatim, and organized using NVivo software. Data were analyzed through thematic narrative analysis with attention to temporal sequencing, turning points, narrative positioning, relational meanings, and reconstructed interpretations of trust and safety. Credibility was enhanced through member checking, peer review, reflexive memo writing, and an audit trail. The analysis showed that redefining trust and emotional security in remarriage is a gradual, conditional, and relationally negotiated process. Five main categories emerged: boundary reconstruction with the past and the former spouse, transition from defensive mistrust to tested trust, emotional security as consistent responsiveness in moments of vulnerability, negotiation of children's and extended families' roles, and construction of a shared narrative of a "second chance." Participants described trust not as a simple return to naïve optimism, but as a pattern of repeated reliability, practical transparency, emotional steadiness, and the capacity to discuss fears rooted in previous marital rupture. Remarriage is not merely a repetition of marital life, but a context for reconstructing meaning, boundaries, couple identity, and emotional security. Couple interventions for remarried partners should address previous relational wounds, trust repair, boundary management, and mutual emotional responsiveness.

Keywords: Remarriage; Narrative analysis; Marital trust; Emotional security; Couples; Tehran

ازدواج مجدد یکی از پیچیده‌ترین موقعیت‌های رابطه‌ای در چرخه زندگی خانوادگی است، زیرا در آن رابطه زناشویی جدید نه بر زمینه‌ای خالی، بلکه بر لایه‌هایی از تجربه‌های پیشین، خاطره شکست یا فقدان، انتظارات بازنگری‌شده، ترس از تکرار آسیب و تلاش برای بازسازی امید بنا می‌شود. برخلاف ازدواج نخست که اغلب با نوعی خوش‌بینی آغازین، آرمان‌پردازی رمانتیک و تجربه مشترک ورود به یک وضعیت جدید همراه است، ازدواج مجدد معمولاً با آگاهی بیشتر از شکنندگی رابطه، حساسیت نسبت به نشانه‌های تهدید، و نیاز شدیدتر به تعریف مرزهای عاطفی و عملی همراه می‌شود. این وضعیت به‌ویژه در بافت‌های شهری مانند تهران که هم‌زمان با تحولات فرهنگی، تغییر الگوهای طلاق، فشارهای اقتصادی، نقش خانواده‌های گسترده، و بازتعریف هنجارهای جنسیتی مواجه است، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در چنین بستری، اعتماد و امنیت عاطفی صرفاً ویژگی‌های روان‌شناختی فردی نیستند، بلکه در متن روایت‌های زوج‌ها از گذشته، حال و آینده ساخته می‌شوند.

ادبیات خانواده نشان می‌دهد که ازدواج مجدد و خانواده‌های ناتنی با چالش‌هایی مواجه‌اند که در بسیاری از ازدواج‌های نخست شدت کمتری دارند. حضور فرزندان حاصل از ازدواج پیشین، ارتباط ضروری یا ناگزیر با همسر سابق، دخالت یا قضاوت خانواده‌های مبدأ، نگرانی مالی، مقایسه با رابطه قبلی، و حساسیت نسبت به وفاداری عاطفی از جمله عواملی هستند که می‌توانند کیفیت زناشویی را تحت تأثیر قرار دهند. پژوهش‌های مربوط به خانواده‌های ناتنی نشان داده‌اند که تنش‌های والدگری، ابهام نقش ناپدری یا نامادری، و کیفیت رابطه میان زوج و فرزندان می‌تواند بر رضایت زناشویی و ثبات رابطه اثر بگذارد (Coleman et al., 2000; DeLongis & Zwicker, 2017; Ganong & Coleman, 2017; Sweeney, 2010). ازدواج مجدد تنها پیوند دو فرد نیست، بلکه پیوند دو تاریخچه خانوادگی، دو نظام معنایی و گاه دو شبکه عاطفی و خویشاوندی است.

اعتماد در روابط نزدیک، مفهومی چندبعدی است که به باور فرد درباره قابلیت اتکا، پیش‌بینی‌پذیری و خیرخواهی شریک رابطه مربوط می‌شود. Rempel و همکاران، اعتماد را در سه بعد مهم پیش‌بینی‌پذیری، اتکاپذیری و ایمان به رابطه مفهوم‌سازی کردند؛ یعنی فرد نه تنها رفتارهای شریک خود را قابل فهم و نسبتاً ثابت می‌بیند، بلکه در موقعیت‌های خطر، آسیب‌پذیری و آینده نامطمئن نیز به نیت و پاسخ‌گویی او تکیه می‌کند (Rempel et al., 1985). این تعریف برای ازدواج مجدد اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا بسیاری از زوج‌های دارای ازدواج مجدد، اعتماد را پس از تجربه گسست، خیانت، طلاق، رهاشدگی یا ناکامی عاطفی بازتعریف می‌کنند. برای چنین زوج‌هایی، اعتماد دیگر یک باور ساده نیست، بلکه نتیجه مشاهده مداوم رفتار، آزمون‌های کوچک روزمره، شفافیت در ارتباطات، ثبات هیجانی و توانایی طرف مقابل در مواجهه با ترس‌های رابطه‌ای است.

امنیت عاطفی نیز در سطح زوجی با احساس آرامش، پذیرش، قابل‌دسترس بودن عاطفی و اطمینان از پاسخ‌گویی شریک زندگی در موقعیت‌های فشار تعریف می‌شود. نظریه دلبستگی تأکید می‌کند که روابط صمیمی بزرگسالی می‌توانند کارکرد پایگاه امن را داشته باشند؛ یعنی فرد در حضور شریک قابل‌اتکا بتواند احساس کند دیده می‌شود، طرد نمی‌شود و در زمان آشفتگی تنها نمی‌ماند (Bowlby, 1988; Mikulincer &

(Shaver, 2016). در زوج‌درمانی هیجان‌مدار نیز امنیت عاطفی محصول دسترسی‌پذیری، پاسخ‌گویی و درگیری هیجانی شریک زندگی دانسته می‌شود. (Johnson, 2004, 2019) از این منظر، زوج‌هایی که وارد ازدواج مجدد می‌شوند، ممکن است از یک سو میل شدیدی به تجربه امنیت داشته باشند و از سوی دیگر به دلیل زخم‌های پیشین، نسبت به نزدیکی عاطفی محتاط، تدافعی یا کنترل‌گر شوند.

پژوهش‌های جدیدتر درباره اعتماد نشان داده‌اند که تجربه طلاق والدین، فروپاشی رابطه عاشقانه، و سبک‌های دلبستگی ناایمن می‌توانند با سطح پایین‌تر اعتماد دوتایی در روابط عاشقانه همراه باشند (Yılmaz et al., 2023). این یافته برای ازدواج مجدد از آن جهت مهم است که فرد واردشونده به رابطه جدید، غالباً نه تنها با خاطره رابطه قبلی، بلکه با طرحواره‌هایی درباره خطر، خیانت، بی‌ثباتی یا ناکافی بودن خود مواجه است. بنابراین، در ازدواج مجدد، شریک جدید اغلب با پیامدهای رابطه‌ای مواجه می‌شود که خود مستقیماً در ایجاد آن نقشی نداشته است؛ اما برای ادامه رابطه ناگزیر است در فرایند ترمیم و بازتعریف معنا مشارکت کند. این وضعیت می‌تواند هم فرصت‌ساز و هم تهدیدکننده باشد؛ فرصت‌ساز از آن جهت که زوج می‌تواند الگویی بالغ‌تر و آگاهانه‌تر از رابطه بسازد؛ و تهدیدکننده از آن جهت که گذشته حل‌نشده می‌تواند به صورت سوءظن، مقایسه، اجتناب، حسادت، کنترل یا سکوت هیجانی در رابطه جدید بازتولید شود.

در بافت ایرانی، ازدواج مجدد علاوه بر پیچیدگی‌های روان‌شناختی، با ابعاد فرهنگی و اجتماعی خاصی نیز پیوند دارد. نگاه خانواده‌ها به طلاق، نگرانی درباره پذیرش اجتماعی ازدواج دوم، حساسیت نسبت به فرزندان، نقش خانواده‌های مبدأ در تصمیم‌گیری، و تفاوت انتظارات جنسیتی می‌تواند تجربه زوج‌ها را شکل دهد. مطالعه Yazdani و همکاران درباره تجربه افراد ایرانی از ازدواج مجدد پس از طلاق نشان داد که بازپیکربندی روابط با خویشاوندان، فرزندان، همسر سابق و جامعه یکی از ابعاد مهم تجربه ازدواج مجدد است (Yazdani et al., 2021). این یافته نشان می‌دهد که اعتماد و امنیت عاطفی در ازدواج مجدد فقط در فضای دونفره زوج شکل نمی‌گیرد، بلکه تحت تأثیر شبکه‌ای از روابط پیرامونی قرار دارد که ممکن است مرزهای رابطه جدید را تقویت یا تضعیف کند.

از منظر روایتی، انسان‌ها تجربه‌های زندگی خود را صرفاً به شکل رویدادهای پراکنده به یاد نمی‌آورند، بلکه آن‌ها را در قالب داستان‌هایی درباره شکست، بقا، یادگیری، تغییر و امید سازمان‌دهی می‌کنند. تحلیل روایت به پژوهشگر امکان می‌دهد تا بفهمد افراد چگونه رویدادهای گذشته را به اکنون پیوند می‌زنند، چگونه برای تجربه‌های دردناک معنا می‌سازند، چگونه خود و دیگری را در داستان رابطه جای‌گذاری می‌کنند، و چگونه آینده ممکن را تصور می‌کنند. (Clandinin & Connelly, 2000; Polkinghorne, 1995; Riessman, 2008) در ازدواج مجدد، این منظر اهمیت مضاعف دارد، زیرا زوج‌ها معمولاً با دو روایت هم‌زمان مواجه‌اند: روایت شکست یا پایان رابطه پیشین، و روایت آغاز دوباره. کیفیت پیوند میان این دو روایت می‌تواند تعیین کند که رابطه جدید به عرصه جبران، تکرار یا بازآفرینی تبدیل شود.

با وجود اهمیت ازدواج مجدد، بخش قابل توجهی از پژوهش‌های موجود بر پیامدهای کمی مانند رضایت زناشویی، سازگاری خانواده ناتنی یا احتمال طلاق مجدد متمرکز بوده‌اند و کمتر به این پرسش پرداخته‌اند که خود زوج‌ها چگونه در روایت‌هایشان اعتماد و امنیت عاطفی را بازتعریف می‌کنند. همچنین، در بسیاری از پژوهش‌ها تجربه فردی زن یا مرد بررسی شده، در حالی که ازدواج مجدد به صورت ماهوی تجربه‌ای زوجی و بیناذهنی است. خلأ مهم دیگر آن است که اعتماد در ازدواج مجدد اغلب به‌عنوان متغیری روان‌شناختی تلقی شده، اما کمتر به‌عنوان

فرایندی روایی، تدریجی و مذاکره‌شده مطالعه شده است. بنابراین، مطالعه روایت‌های زوجها می‌تواند لایه‌های پنهانی از چگونگی شکل‌گیری اعتماد، مرزبندی با گذشته، مدیریت ترس‌های رابطه‌ای و ساخت امنیت عاطفی را آشکار کند.

بر این اساس، هدف پژوهش حاضر تحلیل روایت زوج‌های دارای ازدواج مجدد از فرایند بازتعریف اعتماد و امنیت عاطفی در زندگی زناشویی جدید بود.

روش‌شناسی

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و طرح تحلیل روایت انجام شد. انتخاب این طرح از آن جهت مناسب بود که مسئله اصلی پژوهش، فهم چگونگی روایت‌کردن تجربه ازدواج مجدد، بازسازی اعتماد و شکل‌گیری امنیت عاطفی از دیدگاه خود زوجها بود. در این پژوهش، روایت نه‌تنها به‌عنوان گزارشی از تجربه، بلکه به‌عنوان شیوه‌ای برای سازمان‌دهی معنا، زمان، هویت و رابطه در نظر گرفته شد. جامعه پژوهش شامل زوج‌های دارای ازدواج مجدد ساکن شهر تهران بود که دست‌کم یک سال از ازدواج مجدد آنان گذشته بود و هر دو نفر آمادگی داشتند درباره تجربه رابطه، مرزهای گذشته، اعتماد و امنیت عاطفی گفت‌وگو کنند. نمونه‌گیری به شیوه هدفمند و با رعایت بیشینه تنوع از نظر سن، مدت ازدواج مجدد، وجود یا عدم وجود فرزند از ازدواج پیشین، نوع پایان رابطه قبلی و سطح تحصیلات انجام شد. معیارهای ورود شامل سکونت در تهران، داشتن تجربه ازدواج مجدد، گذشت حداقل یک سال از ازدواج فعلی، رضایت آگاهانه هر دو همسر، و توانایی بیان تجربه‌های رابطه‌ای بود. معیارهای خروج شامل وجود بحران حاد زناشویی در زمان مصاحبه، خشونت شدید جاری، مصرف فعال مواد، یا ناتوانی در ادامه مصاحبه به دلیل آشفتگی شدید هیجانی بود. در مجموع، ۱۵ زوج شامل ۳۰ مشارکت‌کننده در پژوهش شرکت کردند. اشباع نظری در مصاحبه با زوج سیزدهم حاصل شد، اما برای اطمینان از کفایت داده‌ها و تثبیت مقوله‌ها، مصاحبه با دو زوج دیگر نیز ادامه یافت.

داده‌ها فقط از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شد. مصاحبه‌ها در محیطی آرام و محرمانه، بر اساس ترجیح مشارکت‌کنندگان، در مرکز مشاوره یا فضای پژوهشی امن انجام شد. هر مصاحبه بین ۶۰ تا ۹۰ دقیقه به طول انجامید و با اجازه مشارکت‌کنندگان ضبط شد. راهنمای مصاحبه شامل پرسش‌هایی درباره تجربه ورود به ازدواج مجدد، معنای اعتماد در رابطه جدید، تفاوت اعتماد در ازدواج نخست و ازدواج مجدد، ترس‌های اصلی در رابطه فعلی، تجربه امنیت یا ناامنی عاطفی، نحوه گفت‌وگو درباره گذشته، نقش فرزندان و خانواده‌ها، و نقاط عطفی بود که باعث افزایش یا کاهش اعتماد شده بودند. نمونه پرسش‌ها عبارت بودند از: «وقتی وارد این ازدواج شدید، اعتماد برای شما چه معنایی داشت؟»، «چه زمانی احساس کردید در این رابطه از نظر عاطفی امن‌تر شده‌اید؟»، «گذشته شما چگونه وارد رابطه فعلی شد؟»، و «چه رفتارهایی از طرف همسرتان باعث شد احساس کنید می‌توانید دوباره تکیه کنید؟». مصاحبه‌ها پس از اجرا به‌صورت کلمه‌به‌کلمه پیاده‌سازی شدند و برای حفظ محرمانگی، نام‌ها و نشانه‌های هویتی حذف یا تغییر یافتند.

تحلیل داده‌ها با بهره‌گیری از نرم‌افزار NVivo انجام شد. فرایند تحلیل شامل چند مرحله بود: خواندن مکرر متن مصاحبه‌ها برای آشنایی عمیق با روایت‌ها؛ شناسایی واحدهای معنایی مرتبط با اعتماد، امنیت عاطفی، گذشته زناشویی و مرزهای رابطه؛ کدگذاری اولیه؛ خوشه‌بندی کدها در

خرده‌مقوله‌ها؛ تحلیل توالی زمانی روایت‌ها از مرحله ورود به ازدواج مجدد تا تجربه‌های تثبیت یا تهدید اعتماد؛ شناسایی نقاط عطف روایی؛ و در نهایت استخراج مقوله‌های اصلی. تحلیل به صورت مضمونی - روایی انجام شد؛ یعنی علاوه بر محتوای گفته‌ها، به نحوه روایت کردن، جایگاه گذشته در داستان فعلی، نقش همسر به عنوان تهدید یا پناهگاه، و ساخت معنای «شروع دوباره» توجه شد. برای اطمینان از اعتبار یافته‌ها، از بازبینی مشارکت‌کنندگان استفاده شد و خلاصه مقوله‌ها برای چند مشارکت‌کننده ارسال گردید تا میزان انطباق آن با تجربه آنان بررسی شود. همچنین، بخشی از کدگذاری‌ها توسط یک پژوهشگر کیفی دیگر مرور شد. یادداشت‌های تأملی پژوهشگر، ثبت تصمیم‌های تحلیلی و نگهداری مسیر حسابرسی نیز برای افزایش وابستگی و تأییدپذیری داده‌ها به کار رفت. اصول اخلاق پژوهش شامل رضایت آگاهانه، امکان خروج از مطالعه، محرمانگی اطلاعات، حذف نشانه‌های هویتی و رعایت حساسیت هیجانی مصاحبه‌ها رعایت شد.

یافته‌ها

مشارکت‌کنندگان این پژوهش ۱۵ زوج دارای ازدواج مجدد، شامل ۳۰ نفر، بودند. از نظر جنسیت، ۱۵ نفر زن و ۱۵ نفر مرد بودند. دامنه سنی مشارکت‌کنندگان از ۳۱ تا ۵۸ سال متغیر بود؛ ۷ نفر در گروه سنی ۳۰ تا ۳۹ سال، ۱۴ نفر در گروه سنی ۴۰ تا ۴۹ سال و ۹ نفر در گروه سنی ۵۰ تا ۵۸ سال قرار داشتند. از نظر سطح تحصیلات، ۶ نفر دارای دیپلم یا کاردانی، ۱۳ نفر دارای کارشناسی، ۸ نفر دارای کارشناسی ارشد و ۳ نفر دارای دکتری بودند. مدت ازدواج مجدد از ۱ تا ۹ سال متغیر بود؛ ۵ زوج بین ۱ تا ۲ سال، ۷ زوج بین ۳ تا ۵ سال و ۳ زوج بیش از ۵ سال از ازدواج مجددشان گذشته بود. در ۱۱ زوج، دست‌کم یکی از همسران از ازدواج پیشین فرزند داشت و در ۴ زوج هیچ فرزندی از ازدواج قبلی در زندگی فعلی حضور فعال نداشت. از نظر علت پایان رابطه پیشین، ۲۴ نفر سابقه طلاق و ۶ نفر تجربه فوت همسر پیشین را گزارش کردند. تحلیل روایت‌ها به استخراج پنج مقوله اصلی منجر شد.

مرزبندی با گذشته و تنظیم حضور همسر سابق: نخستین مقوله نشان داد که یکی از اصلی‌ترین شروط تجربه امنیت عاطفی در ازدواج مجدد، نحوه مرزبندی زوج با گذشته است. مشارکت‌کنندگان توضیح دادند که گذشته کاملاً حذف‌شدنی نیست، به‌ویژه زمانی که فرزند، تعهد مالی یا ارتباط حقوقی با همسر سابق وجود دارد؛ اما آنچه امنیت رابطه فعلی را تهدید یا تقویت می‌کند، شفافیت و توافق درباره حدود حضور گذشته است. برخی زوج‌ها در آغاز رابطه از هرگونه اشاره به ازدواج قبلی اجتناب می‌کردند، اما این سکوت به سوءظن و فاصله منجر می‌شد. در مقابل، زوج‌هایی که توانسته بودند درباره شکل ارتباط با همسر سابق، نحوه گفت‌وگو درباره فرزندان و محدودیت‌های تماس به توافق برسند، امنیت بیشتری تجربه می‌کردند. یکی از زنان ۴۲ ساله گفت: «من نمی‌خواستم گذشته‌اش پاک شود؛ می‌خواستم بدانم گذشته‌اش قرار نیست بی‌خبر وارد خانه ما شود.» مردی ۴۸ ساله نیز بیان کرد: «وقتی همسرم فهمید تماس من با همسر سابقم فقط درباره پسر است و چیزی را پنهان نمی‌کنم، دعاها کمتر شد.» در این مقوله، اعتماد از طریق حذف گذشته ساخته نمی‌شد، بلکه از طریق قابل‌فهم کردن، محدود کردن و شفاف‌سازی آن بازتعریف می‌شد.

گذار از بی‌اعتمادی دفاعی به اعتماد آزمون‌شده: دومین مقوله نشان داد که بیشتر مشارکت‌کنندگان در آغاز ازدواج مجدد نوعی بی‌اعتمادی دفاعی داشتند. این بی‌اعتمادی الزاماً متوجه همسر فعلی نبود، بلکه ریشه در تجربه شکست، خیانت، طرد، دروغ یا بی‌ثباتی در رابطه پیشین داشت. زوجها اعتماد را در ازدواج مجدد نه یک تصمیم فوری، بلکه نتیجه آزمون‌های کوچک و مکرر می‌دانستند؛ برای مثال، عمل کردن به وعده‌ها، تناقض‌نداشتن گفتار و رفتار، پاسخ‌گویی در زمان اضطراب، و پنهان‌کاری نکردن درباره امور مالی یا ارتباطی. یکی از مردان ۳۹ ساله گفت: «من اولش هر حرفی را با شک می‌شنیدم. همسرم کار خاصی نکرده بود، ولی ذهن من دنبال نشانه خطر می‌گشت.» یک زن ۳۶ ساله نیز اظهار کرد: «اعتماد با حرف برنگشت؛ با کارهای تکراری برگشت. وقتی چند بار دیدم در موقعیت سخت همان آدمی است که می‌گوید، آرام شدم.» این روایت‌ها نشان می‌دهد که اعتماد در ازدواج مجدد بیشتر ماهیتی تجربی، تدریجی و مبتنی بر ثبات رفتاری دارد.

امنیت عاطفی به مثابه پاسخ‌گویی پایدار در موقعیت‌های آسیب‌پذیر: سومین مقوله بر این نکته تأکید داشت که امنیت عاطفی زمانی شکل می‌گرفت که هر یک از همسران در لحظه‌های آسیب‌پذیری، ترس یا فعال‌شدن خاطرات گذشته، پاسخ‌گویی هیجانی دریافت می‌کردند. بسیاری از مشارکت‌کنندگان گفتند که در ازدواج مجدد، موقعیت‌هایی مانند دیر جواب‌دادن تلفن، گفت‌وگو درباره مسائل مالی، اختلاف بر سر فرزندان یا مقایسه ناخواسته با همسر سابق می‌تواند زخم‌های گذشته را فعال کند. در چنین لحظه‌هایی، واکنش شریک زندگی تعیین می‌کرد که رابطه به سمت ترمیم یا تهدید حرکت کند. یکی از زنان ۴۵ ساله گفت: «گاهی فقط می‌خواستم بگویم چرا می‌ترسی، نه اینکه بگویم باز شروع کردی.» مردی ۵۱ ساله نیز بیان کرد: «برای من امنیت یعنی وقتی ناراحتم، تحقیر نشوم. در ازدواج قبلی هر ضعفی نشان می‌دادم علیه خودم استفاده می‌شد.» بنابراین، امنیت عاطفی در روایت مشارکت‌کنندگان معادل نبودن تعارض نبود، بلکه به معنای قابل‌تحمل بودن تعارض، امکان بیان ترس، و تجربه پاسخ‌گویی غیرتنبیهی بود.

مذاکره بر سر نقش فرزندان و خانواده‌های گسترده: چهارمین مقوله نشان داد که حضور فرزندان و خانواده‌های دو طرف یکی از مهم‌ترین میدان‌های آزمون اعتماد و امنیت عاطفی است. زوجها بیان کردند که فرزندان ازدواج پیشین گاهی ناخواسته به نقطه حساس رابطه تبدیل می‌شوند؛ زیرا یکی از همسران ممکن است حمایت از فرزند خود را نشانه وفاداری والدانه بداند، در حالی که همسر دیگر همان رفتار را نشانه اولویت‌نداشتن رابطه زوجی تفسیر کند. همچنین، خانواده‌های مبدأ گاهی با یادآوری شکست قبلی یا مقایسه همسر جدید با همسر سابق، امنیت رابطه را تضعیف می‌کردند. یک مرد ۴۴ ساله گفت: «مشکل ما بچه‌ها نبودند، مشکل این بود که هر تصمیم درباره بچه‌ها تبدیل می‌شد به اینکه تو طرف منی یا طرف گذشته‌ات.» یکی از زنان ۵۰ ساله نیز گفت: «وقتی خانواده‌ام مدام می‌گفتند مراقب باش دوباره ضربه نخوری، ناخواسته من هم همسرم را متهم می‌دیدم.» یافته‌ها نشان دادند که امنیت عاطفی زمانی افزایش می‌یابد که زوج بتواند میان والدگری، مرزهای خانواده گسترده و اولویت رابطه زوجی توازن برقرار کند.

ساخت روایت مشترک از فرصت دوم: پنجمین مقوله بیانگر آن بود که زوج‌های موفق‌تر در بازتعریف اعتماد، توانسته بودند ازدواج مجدد را نه به‌عنوان جبران صرف شکست قبلی، بلکه به‌عنوان «فرصت دوم برای رابطه‌ای آگاهانه‌تر» روایت کنند. در این روایت، گذشته نه انکار می‌شد

و نه بر رابطه جدید سلطه کامل داشت؛ بلکه به‌عنوان منبع یادگیری، بلوغ و تشخیص نیازهای واقعی بازخوانی می‌شد. این زوج‌ها از عباراتی مانند «این بار می‌دانیم چه می‌خواهیم»، «دیگر دنبال کامل بودن نیستیم» یا «گذشته به ما یاد داد چطور حرف بزنیم» استفاده می‌کردند. یکی از زنان ۳۸ ساله گفت: «احساس می‌کنم ما با زخم وارد شدیم، ولی قرار نبود زخم‌هایمان را به هم ثابت کنیم؛ قرار بود یاد بگیریم با آن‌ها زندگی کنیم.» مردی ۵۵ ساله نیز بیان کرد: «ازدواج دوم برای من یعنی کمتر رؤیایی، ولی واقعی‌تر. اعتماد یعنی همین واقعیت را بپذیری و باز بمانی.» این مقوله نشان داد که امنیت عاطفی در ازدواج مجدد، زمانی پایدارتر می‌شود که زوج‌ها بتوانند روایت مشترکی از گذشته، حال و آینده بسازند؛ روایتی که در آن هر دو نفر از جایگاه قربانی یا مقصر مطلق فاصله گرفته و به سوی هم‌معنایی، مسئولیت‌پذیری و امید حرکت کنند.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر تحلیل روایت زوج‌های دارای ازدواج مجدد از بازتعریف اعتماد و امنیت عاطفی بود. یافته‌ها نشان داد که اعتماد در ازدواج مجدد، برخلاف تصور رایج، صرفاً با گذشت زمان یا تعهد رسمی ازدواج شکل نمی‌گیرد، بلکه محصول فرایندی روایی، رفتاری و هیجانی است که طی آن زوج‌ها گذشته را مرزبندی می‌کنند، رفتارهای قابل اتکا را به‌صورت مکرر تجربه می‌کنند، در موقعیت‌های آسیب‌پذیر پاسخ‌گویی هیجانی دریافت می‌کنند، نقش فرزندان و خانواده‌های گسترده را مذاکره می‌کنند، و در نهایت روایت مشترکی از «شروع دوباره» می‌سازند. این یافته با دیدگاه Rempel و همکاران همسو است که اعتماد را بر اساس پیش‌بینی‌پذیری، اتکاپذیری و ایمان به آینده رابطه توضیح می‌دهند (Rempel et al., 1985). در روایت مشارکت‌کنندگان، اعتماد بیش از آنکه یک احساس ناگهانی باشد، نوعی اطمینان انباشتی بود که از ثبات رفتار، شفافیت و پاسخ‌گویی شریک زندگی پدید می‌آمد. همچنین، یافته‌ها با پژوهش Yılmaz و همکاران همخوان است که نشان دادند تجربه فروپاشی رابطه و سبک‌های دلبستگی ناایمن می‌توانند سطح اعتماد دوتایی را تحت تأثیر قرار دهند (Yılmaz et al., 2023). در ازدواج مجدد، افراد رابطه جدید را از نقطه صفر آغاز نمی‌کنند؛ بلکه با حافظه هیجانی رابطه پیشین وارد آن می‌شوند و همین امر اعتماد را مشروط، آزمون‌محور و حساس به نشانه‌های تهدید می‌کند.

مقوله نخست، یعنی مرزبندی با گذشته و تنظیم حضور همسر سابق، نشان داد که گذشته در ازدواج مجدد نه حذف‌شدنی است و نه باید به‌طور کامل مسکوت گذاشته شود. مسئله اصلی، نحوه حضور گذشته در رابطه فعلی است. این یافته با پژوهش‌های مربوط به خانواده‌های ناتنی همسو است که تأکید می‌کنند ازدواج مجدد معمولاً در شبکه‌ای از روابط پیشین، فرزندان، همسر سابق و تعهدات خانوادگی شکل می‌گیرد (Ganong & Coleman, 2017; Sweeney, 2010). DeLongis و Zwicker نیز بیان کرده‌اند که روابط خانوادگی ناتنی، تنش‌های والدگری و کیفیت تعاملات پیرامونی می‌توانند بر کیفیت زناشویی و ثبات رابطه اثر بگذارند (DeLongis & Zwicker, 2017). در پژوهش حاضر، زوج‌ها زمانی احساس امنیت بیشتری داشتند که حضور گذشته قابل پیش‌بینی، شفاف و محدود به کارکردهای ضروری مانند والدگری بود. در مقابل، ابهام،

پنهان‌کاری یا دخالت مکرر همسر سابق، گذشته را به تهدیدی فعال در رابطه جدید تبدیل می‌کند. بنابراین، مرزبندی با گذشته را می‌توان یکی از نخستین تکالیف رشدی ازدواج مجدد دانست.

مقوله دوم، یعنی گذار از بی‌اعتمادی دفاعی به اعتماد آزمون‌شده، نشان داد که بسیاری از افراد پس از طلاق یا فقدان، نوعی نظام هشدار رابطه‌ای با خود به ازدواج جدید می‌آورند. این نظام هشدار ممکن است در ظاهر به شکل سوءظن، کنترل، فاصله‌هیجانی یا نیاز به اطمینان مکرر بروز کند، اما در سطح عمیق‌تر تلاشی برای جلوگیری از تکرار آسیب است. نظریه دلبستگی نشان می‌دهد که تجربه‌های رابطه‌ای پیشین می‌توانند انتظارات فرد از دسترس‌پذیری و پاسخ‌گویی دیگران را شکل دهند (Bowlby, 1988; Mikulincer & Shaver, 2016). از این منظر، بی‌اعتمادی دفاعی مشارکت‌کنندگان را نباید صرفاً به‌عنوان ضعف اخلاقی یا بدبینی شخصی فهمید، بلکه باید آن را نشانه تجربه رابطه‌ای نایمن دانست. با این حال، یافته‌ها نشان دادند که این بی‌اعتمادی قابل‌تعدیل است؛ مشروط بر آنکه شریک زندگی با ثبات رفتاری، صداقت عملی و پرهیز از واکنش دفاعی، امکان آزمون امن رابطه را فراهم کند. این نتیجه با رویکرد زوج‌درمانی هیجان‌مدار نیز همخوان است که بر ایجاد چرخه‌های پاسخ‌گویی و دسترسی‌پذیری هیجانی برای بازسازی پیوند تأکید دارد (Johnson, 2004, 2019).

مقوله سوم، امنیت عاطفی به‌مثابه پاسخ‌گویی پایدار در موقعیت‌های آسیب‌پذیر، نشان داد که مشارکت‌کنندگان امنیت را نه با نبود اختلاف، بلکه با کیفیت واکنش شریک در زمان اختلاف تعریف می‌کردند. این یافته اهمیت زیادی دارد، زیرا زوج‌های دارای ازدواج مجدد اغلب با محرک‌هایی مواجه‌اند که خاطرات رابطه پیشین را فعال می‌کند؛ برای مثال، تأخیر در پاسخ، ابهام مالی، تماس با همسر سابق یا اختلاف درباره فرزندان. اگر شریک زندگی در چنین لحظاتی به جای سرزنش، انکار یا تحقیر، با همدلی و ثبات پاسخ دهد، تجربه امنیت تقویت می‌شود. این یافته با ادبیات دلبستگی بزرگسالی همسو است که امنیت را حاصل تجربه دسترس‌پذیری و پاسخ‌گویی شریک رابطه می‌داند (Mikulincer & Shaver, 2016). همچنین، با دیدگاه Johnson در زوج‌درمانی هیجان‌مدار مطابقت دارد که بر اهمیت پاسخ‌گویی هیجانی در بازسازی پیوند زوجی تأکید می‌کند (Johnson, 2019). در روایت‌های این پژوهش، امنیت عاطفی زمانی ایجاد شد که فرد احساس کرد ترس او مسخره، تنبیه یا بهانه‌جویی تلقی نمی‌شود، بلکه به‌عنوان بخشی از تاریخچه رابطه‌ای او فهمیده می‌شود.

مقوله چهارم، مذاکره بر سر نقش فرزندان و خانواده‌های گسترده، نشان داد که ازدواج مجدد همواره یک رابطه دونفره خالص نیست و باید در نسبت با سایر روابط مهم سازمان‌دهی شود. فرزندان ازدواج پیشین، به‌ویژه زمانی که با یکی از والدین زندگی می‌کنند یا نیازهای عاطفی و مالی زیادی دارند، می‌توانند به کانون تعارض تبدیل شوند. با این حال، یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد مشکل اصلی حضور فرزندان نیست، بلکه نبود توافق درباره مرزها، نقش‌ها و اولویت‌هاست. این نتیجه با ادبیات خانواده‌های ناتنی همسو است که ابهام نقش و تنش ناپدری/نامادری را از چالش‌های اصلی این خانواده‌ها می‌داند (DeLongis, 2000; Ganong & Coleman, 2017). Zwicker نیز تأکید کرده‌اند که تنش‌های والدگری و رابطه با فرزندان می‌تواند از طریق کاهش کیفیت زناشویی و افزایش پریشانی روان‌شناختی بر ثبات ازدواج اثر بگذارد (DeLongis & Zwicker, 2017). در پژوهش حاضر، زوج‌هایی که توانسته بودند رابطه والد - فرزند را در تضاد با رابطه زوجی تعریف

نکنند، امنیت بیشتری تجربه می‌کردند. این یافته نشان می‌دهد که زوج‌درمانی در ازدواج مجدد باید علاوه بر رابطه عاشقانه، به معماری مرزهای خانوادگی نیز توجه کند.

مقوله پنجم، ساخت روایت مشترک از فرصت دوم، نشان داد که بازتعریف اعتماد زمانی پایدارتر می‌شود که زوج‌ها بتوانند ازدواج مجدد را در قالب داستانی مشترک و امیدبخش معنا کنند. تحلیل روایت بر این فرض استوار است که افراد از طریق داستان‌ها به تجربه‌های خود انسجام می‌بخشند و رویدادهای پراکنده را در قالب توالی معنادار سازمان می‌دهند (Polkinghorne, 1995; Clandinin & Connelly, 2000; Riessman, 2008). در پژوهش حاضر، زوج‌هایی که گذشته را فقط به‌عنوان شکست، تهدید یا منبع شرم روایت می‌کردند، بیشتر در چرخه دفاع، مقایسه و بی‌اعتمادی گرفتار می‌شدند. در مقابل، زوج‌هایی که گذشته را به‌عنوان منبع یادگیری و بلوغ رابطه‌ای بازخوانی می‌کردند، امکان بیشتری برای ساخت آینده مشترک داشتند. این یافته با مطالعه Yazdani و همکاران درباره بازبیکربندی روابط در ازدواج مجدد پس از طلاق در ایران همسو است؛ زیرا آن مطالعه نیز نشان داد ازدواج مجدد مستلزم بازتنظیم روابط، نقش‌ها و معناهای اجتماعی - خانوادگی است (Yazdani et al., 2021). در نتیجه، روایت مشترک از فرصت دوم را می‌توان نوعی سرمایه نمادین رابطه‌ای دانست که به زوج کمک می‌کند گذشته را بدون انکار، اما بدون تسلط کامل بر اکنون، در داستان زندگی مشترک ادغام کند.

در مجموع، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که اعتماد و امنیت عاطفی در ازدواج مجدد دو سازه جداگانه اما درهم‌تنیده‌اند. اعتماد بیشتر بر قابلیت اتکا، صداقت و ثبات رفتار شریک زندگی متمرکز است، در حالی که امنیت عاطفی به تجربه درونی آرامش، پذیرفته‌شدن و امکان آسیب‌پذیری بدون ترس از تنبیه مربوط می‌شود. با این حال، این دو در عمل یکدیگر را تقویت می‌کنند: رفتارهای قابل اعتماد، امنیت عاطفی می‌آفریند و امنیت عاطفی، امکان اعتماد بیشتر را فراهم می‌کند. این چرخه زمانی شکل می‌گیرد که زوج‌ها بتوانند درباره گذشته گفت‌وگو کنند، بدون آنکه گذشته به ابزار سرزنش تبدیل شود؛ بتوانند مرز تعریف کنند، بدون آنکه مرزها به کنترل افراطی تبدیل شوند؛ و بتوانند ترس‌های خود را بیان کنند، بدون آنکه رابطه به صحنه محاکمه تبدیل شود. از این رو، بازتعریف اعتماد در ازدواج مجدد فرایندی خطی نیست، بلکه چرخه‌ای، بازگشتی و وابسته به کیفیت مواجهه زوج با موقعیت‌های حساس است.

از نظر نظری، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که فهم ازدواج مجدد نیازمند تلفیق سه سطح تحلیلی است: سطح فردی، شامل زخم‌ها، سبک دلبستگی و انتظارات رابطه‌ای؛ سطح زوجی، شامل گفت‌وگو، پاسخ‌گویی، مرزبندی و روایت مشترک؛ و سطح خانوادگی - اجتماعی، شامل فرزندان، همسر سابق، خانواده‌های مبدأ و قضاوت اجتماعی. بسیاری از مشکلات زوج‌های دارای ازدواج مجدد زمانی ایجاد می‌شود که یکی از این سطوح نادیده گرفته شود. برای مثال، تمرکز صرف بر عشق و تعهد زوجی بدون توجه به فرزندان و گذشته حقوقی - خانوادگی، می‌تواند به ناکامی منجر شود؛ همان‌گونه که تمرکز صرف بر نقش‌های والدگری بدون مراقبت از رابطه زوجی می‌تواند امنیت عاطفی همسر جدید را کاهش دهد. بنابراین، ازدواج مجدد را باید به‌عنوان یک نظام رابطه‌ای چندلایه مطالعه و درمان کرد.

محدودیت‌های پژوهش حاضر شامل تمرکز بر زوج‌های ساکن تهران، استفاده از نمونه‌گیری هدفمند و اتکا به روایت‌های خودگزارشی مشارکت‌کنندگان بود. بنابراین، یافته‌ها الزاماً قابل تعمیم آماری به همه زوج‌های دارای ازدواج مجدد در ایران نیستند. همچنین، به دلیل

حساسیت موضوع، ممکن است برخی مشارکت‌کنندگان بخشی از تعارض‌ها، تجربه‌های مرتبط با همسر سابق یا احساسات منفی خود را کمتر بیان کرده باشند. محدودیت دیگر آن است که داده‌ها در یک مقطع زمانی گردآوری شد و امکان مشاهده تغییرات اعتماد و امنیت عاطفی در طول زمان فراهم نبود.

پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده تجربه زوج‌های دارای ازدواج مجدد را در شهرهای مختلف، گروه‌های فرهنگی متفاوت و با روش‌های طولی بررسی کنند تا تحول اعتماد و امنیت عاطفی از سال‌های نخست تا مراحل بعدی ازدواج مجدد روشن‌تر شود. همچنین، مطالعه جداگانه تجربه فرزندان، همسران سابق و خانواده‌های مبدأ می‌تواند تصویر کامل‌تری از نظام رابطه‌ای ازدواج مجدد ارائه دهد. انجام پژوهش‌های مقایسه‌ای میان ازدواج مجدد پس از طلاق و ازدواج مجدد پس از فوت همسر نیز می‌تواند تفاوت‌های مهمی را در نوع سوگ، اعتماد، وفاداری و امنیت عاطفی آشکار کند.

از نظر کاربردی، مشاوران و زوج‌درمانگران لازم است در کار با زوج‌های دارای ازدواج مجدد، صرفاً بر حل تعارض‌های فعلی تمرکز نکنند، بلکه روایت رابطه پیشین، ترس از تکرار آسیب، مرزهای ارتباط با همسر سابق، جایگاه فرزندان و معنای شروع دوباره را نیز بررسی کنند. آموزش مهارت‌های گفت‌وگوی امن، شفاف‌سازی توافقاتی مرزی، تقویت پاسخ‌گویی هیجانی، و کمک به زوج‌ها برای ساخت روایت مشترک از آینده می‌تواند نقش مهمی در افزایش اعتماد و امنیت عاطفی داشته باشد. همچنین، مداخلات پیش از ازدواج مجدد باید به افراد کمک کند تا تفاوت میان احتیاط سالم و بی‌اعتمادی دفاعی را تشخیص دهند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

موازین اخلاقی

در تمامی مراحل پژوهش حاضر اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در انجام این پژوهش ما را همراهی کردند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

References

- Amato, P. R. (2010). Research on divorce: Continuing trends and new developments. *Journal of Marriage and Family*, 72(3), 650–666.
- Bowlby, J. (1988). *A secure base: Parent-child attachment and healthy human development*. Basic Books.
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101.
- Clandinin, D. J., & Connelly, F. M. (2000). *Narrative inquiry: Experience and story in qualitative research*. Jossey-Bass.

- Coleman, M., Ganong, L., & Fine, M. (2000). Reinvestigating remarriage: Another decade of progress. *Journal of Marriage and Family*, 62(4), 1288–1307.
- DeLongis, A., & Zwicker, A. (2017). Marital satisfaction and divorce in couples in stepfamilies. *Current Opinion in Psychology*, 13, 158–161.
- Ganong, L. H., & Coleman, M. (2017). *Stepfamily relationships: Development, dynamics, and interventions* (2nd ed.). Springer.
- Johnson, S. M. (2004). *The practice of emotionally focused couple therapy: Creating connection* (2nd ed.). Brunner-Routledge.
- Johnson, S. M. (2019). *Attachment theory in practice: Emotionally focused therapy with individuals, couples, and families*. Guilford Press.
- Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. Sage.
- Mikulincer, M., & Shaver, P. R. (2016). *Attachment in adulthood: Structure, dynamics, and change* (2nd ed.). Guilford Press.
- Polkinghorne, D. E. (1995). Narrative configuration in qualitative analysis. *International Journal of Qualitative Studies in Education*, 8(1), 5–23.
- Rempel, J. K., Holmes, J. G., & Zanna, M. P. (1985). Trust in close relationships. *Journal of Personality and Social Psychology*, 49(1), 95–112.
- Riessman, C. K. (2008). *Narrative methods for the human sciences*. Sage.
- Sweeney, M. M. (2010). Remarriage and stepfamilies: Strategic sites for family scholarship in the 21st century. *Journal of Marriage and Family*, 72(3), 667–684.
- Yazdani, A., Mousavi, M., Alipour, F., & Rafiey, H. (2021). Reconfiguration of relationships during the process of remarriage after divorce: A qualitative study in Iran. *Journal of Medicine and Life*, 14(2), 198–204.